

پست مدرنیسم به سبکی خوش بین



○ سیاست پست مدرنیته
○ جان آر. گیبینز و بو ریمر
○ منصور انصاری
○ گام نو
○ ۱۳۸۱، ۲۹۶ صفحه، ۱۶۰۰ نسخه

○ جهانگیر معینی علمداری
○ استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی
○ دانشگاه تهران

کم و بیش از مطالبی مانند نسبی گرایی، پایان شالوده گرایی، سیاست تفاوت، چند فرهنگ گرایی، نقد فراروایت‌ها، لزوم نقد کلیت و فرارفتن از مدرنیته، نقد حقیقت، تأکید بر گفتمان، ضعف‌های روشنگری، عدم اعتماد به عقلانیت و طرح‌های کلی، برجسته کردن خرده روایت‌ها، خرده‌گیری بر علم جدید، مبارزه با اروپامداری، نقد عینیت‌گرایی و فلسفه سنتی و دفاع از تنوع و تکثر صحبت می‌شود. این مبانی فکری عموماً در آثار پست‌مدرن مورد پذیرش است و به طور غیررسمی ملاک‌های شناخت متفکران این نحله دانسته می‌شود. تکرار این افکار در نوشته‌های گوناگون گاه به آنها حالت خطابی و تکراری می‌دهد. بدون شک، نویسندگان پست‌مدرن نمی‌توانند به

بازاری و کاسبکارانه‌ای به خود می‌گیرد؛ چون به جای علم‌انوزی و پاسخ‌گویی به یک معضل یا حل مسئله‌ای به فکر جلب مشتری است. یقیناً چنین رویکردی مخرب و مخالف با روح تحقیق است. به هر حال، خواسته یا ناخواسته و سطحی یا عمیق نوشته‌های پست‌مدرن دیدگاه‌های تقریباً مشابهی را مطرح می‌کنند و در اصول، فرق زیادی میان آنها مشاهده نمی‌شود. از این رو، می‌توان گفت که در سال‌های اخیر پارادایمی به نام پست‌مدرن به تدریج شکل گرفته و شیوه‌های خاص خود را برای تعریف و توصیف و شیوه‌های حل مسئله در اختیار دارد و در ضمن از آبخشورهای فکری و فلسفی به خصوصی الهام می‌گیرد. در کلیه‌ی آثار پست‌مدرن

گفتمان پست‌مدرن در سال‌های اخیر جای خود را در میان محققان علوم اجتماعی باز کرده است و تعداد طرفداران این شیوه‌ی خاص جهان‌نگری و تحقیق به تدریج رو به افزایش دارد. هر از چندگاهی اثری با عنوان اصلی یا فرعی پست‌مدرن منتشر می‌شود و اذهانی را متوجه خود می‌کند. البته این آثار همگی در یک سطح نیستند و برخی از آنها هیچ حرف جدیدی در خود ندارند و بیشتر از مد و سلیقه‌ی عمومی پیروی می‌کنند. متأسفانه بسیاری تنها به این دلیل به بررسی پست‌مدرنیسم می‌پردازند که تازگی دارد و می‌تواند خوانندگان بیشتری را به سمت خود جلب کند. طبیعاً اگر این گرایش حالت افراطی پیدا کند و از حد خود بگذرد، در آن صورت شکل

اکسپرسیونیست‌ها کسانی‌اند که اطمینان دارند می‌توانند به هویت «خود» شکل بدهند.

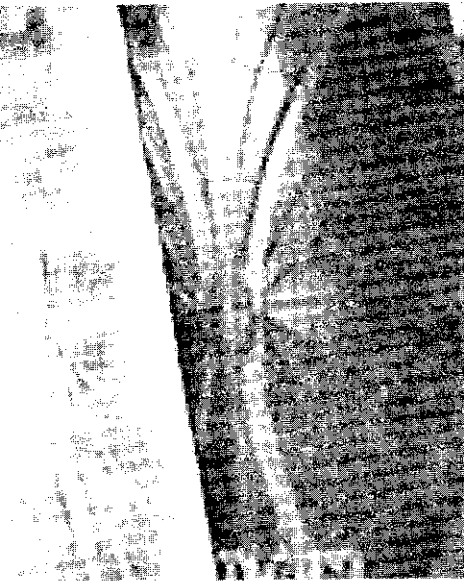
آنها توجه زیادی به آزادی خود،

توانایی و قدرت برای محقق کردن پروژه‌های خودآفرینی‌شان نشان می‌دهند

پست‌مدرن‌های خوش‌بین از ضرورت استفاده از امکانات موجود و گسترش آنها سخن می‌گویند؛

در حالی که بدبین‌ها در همه جا بحران می‌بینند

و امیدی به استفاده از امکاناتی که قبلاً دنیای مدرن فراهم آورده ندارند



دو قرائت کاملاً متفاوت از سیاست در میان صاحب‌نظران پست‌مدرن وجود دارد؛ گیبینز و ریمر از این دو رویکرد رقیب و متعارض تحت عنوان پست‌مدرنیسم خوش‌بین و بدبین نام می‌برند و خود را جزء دسته‌ی خوش‌بین‌ها قرار می‌دهند و تلویحاً از رویکرد دوم انتقاد می‌کنند و آن را فاقد توانایی لازم برای پیش بردن یک پروژه‌ی سیاسی واقعی می‌دانند. اگرچه هر دوی این دیدگاه‌ها از مدرنیته و طرز تفکر مدرن انتقاد می‌کنند، ولی آنقدر با یکدیگر اختلاف دارند که از هم قابل تمییز باشند و به نتیجه‌گیری‌های سیاسی متفاوتی برسند. نویسندگان کتاب بر این نکته تأکید دارند و در بخش‌های مختلف آن را مرتب یادآوری می‌کنند.

پست‌مدرنیسم سیاسی؛ خوش‌بین یا بدبین؟
انواع بسیار متنوعی از پست‌مدرنیسم وجود دارد و این موضوع تا حدود زیادی به تنوع فکری افرادی مربوط می‌شود که به این جریان فکری پیوسته‌اند: بخش بزرگی از آنان سوسیالیست‌های سابق، آنارشویست، فمینیست، هوادار حفظ محیط زیست ضدغربی، ساختارگرایان سابق و غیره هستند و هرکدام از چشم‌اندازی خاص، پست‌مدرنیسم را تعریف می‌کنند. طبعاً این وضعیت باعث بروز جریان‌های فکری فرعی در درون پست‌مدرنیسم می‌شود و اصناف مختلف پست‌مدرن را پدید می‌آورد.

برخی رادیکال و برخی لیبرال‌ترانه ولی در یک نکته توافق دارند: باید از دستاوردهای جدید فلسفی برای بازسازی سیاست و دمیدن روح تازه‌ای به آن استفاده کرد. همگی آنها خواستار بازسازی میانی سیاسی و انطباق آن با شرایط جدیداند و از جریان فکری اصلی حاکم بر علوم سیاسی ناخرسنداند. و به دنبال بدیلی برای آن می‌گردند که از آن منعطف‌تر باشد و تساهل بیشتری نشان دهد. نفوذ روزافزون این موج جدید فکری در دانشکده‌های علوم سیاسی در غرب نه تنها موجب تجدیدنظر در متون درسی و موضوع‌های مورد بحث در کلاس‌های درس شده است بلکه به توبه‌ی خودوسایل انتشار کتاب‌های سیاسی با گرایش پست‌مدرن را فراهم می‌آورند.

کتاب سیاست پست‌مدرنیته نوشته‌ی جان گیبینز و یوریمر با ترجمه‌ی آقای منصور انصاری در زمرة‌ی همین آثار قرار دارد. برگردان فارسی این کتاب در سال ۱۳۸۱ در ۲۹۷ صفحه توسط انتشارات گام نو در تهران به چاپ رسیده است. این کتاب درحال حاضر جزء معنود آثار سیاسی پست‌مدرن است که به فارسی ترجمه شده‌اند و از این رو می‌تواند اطلاعات تازه‌ای درباره‌ی رویکرد پست‌مدرن به سیاست در اختیار خوانندگان ایرانی‌اش قرار دهد. البته باید گفت روایت ارائه شده در کتاب به هیچ وجه به عنوان تنها قرائت موجود از سیاست پست‌مدرن نیست. زیرا همان‌گونه که در کتاب اشاره شده دست‌کم

این کلیات بسنده کنند و خواه ناخواه مجبوراند که در مراحل بعدی مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را با توجه به همین اصول فکری به نحو انضمامی‌تری تحلیل کنند.

رشد این گرایش و علاقه‌ی نسل جدید نویسندگان پست‌مدرن به رهییز از کلی‌گویی و توجه به مسائل موجب شده که اخیراً تلاش‌های نسبتاً بیشتری برای آوردن نظرات پست‌مدرنیستی به درون رشته‌های مختلف علوم اجتماعی صورت گیرد. هدف از این کار ارائه‌ی ابزار تحلیلی جدیدی برای بررسی موضوعی تک‌تک این رشته‌هاست. به همین نحو، مطالعات جدیدی در زمینه علوم سیاسی در حال انتشار است و برخی محققان علوم سیاسی تحت تأثیر آراء و افکار کسانی مانند میشل فوکو، ژاک دریدا، آنتونی گیڈنز، مارتین هایدگر، ژیل دولوز، ژاک لاکان، ژولیا کریستوا، رولان بارت و ژان بودریار شروع به تجدیدنظر و بازسازی ایده‌ها و روش‌های سیاسی کرده‌اند. این نسل جدید پژوهشگران به طور مستقیم یا غیرمستقیم از اندیشه‌های پست‌مدرنیستی الهام گرفته‌اند. در این زمینه می‌توان به نام افرادی مانند سیون براون، فیلیپ کرنی، ویلیام کانلی، رابرت کوپر، جان هوفمان، نانسی فریزر، لیندا نیکلسون، آن فیلیپس، پاتولین روزنو و آن پیتمن اشاره کرد. این نویسندگان تلقی یکسانی از سیاست ندارند.

هنوز معلوم نیست که آیا نسبی‌گرایی پست مدرن
و برخی گرایش‌های لذت‌جویانه در این طرز فکر، امکان رشد
اقدامات جمعی را فراهم می‌آورد یا خیر

فرایندهای پست مدرنیسم
و جهانی شدن ماهیت دولت - ملت سرزمینی
و همچنین ارزش‌ها و نهادهای سیاسی را دستخوش دگرگونی می‌کند
و به تدریج دولت - ملت حاکم جای خود را
به شکل متکثرتر جامعه‌ی مدنی می‌دهد
و حکومت به حلقه‌ای واسطه بین گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی
درهم تنیده تبدیل می‌شود



اما گیبینز و ریمر ترجیح می‌دهند که از دو گروه‌بندی
عمده نام ببرند: پست مدرنیست‌های «خوشبین» یا
«مثبت‌نگر» و پست مدرنیست‌های شکاک. این دو
طرز تلقی سیاسی کاملاً متفاوتی دارند. شکاکان از
لحاظ سیاسی لادری‌اند و به کناره‌جویی از سیاست
تمایل دارند؛ در حالی که خوش‌بین‌ها به مشارکت
سیاسی بها می‌دهند و مخالف هیچ‌انگاری سیاسی
گروه دیگراند. از نظر بدبین‌ها تنها واقعیت سیاست
و زندگی هیچ‌انگاری و بی‌یقینی و نسبی بودن امور
است؛ در حالی که خوش‌بین‌ها به دنبال تجربه‌های
جدید در زندگی می‌گردند و معتقدند از طریق بازسازی
اندیشه‌ها و روش‌های سیاسی مرسوم می‌توان به
صورت‌بندی‌های جدید سیاسی و شیوه‌های مطلوب‌تر
زندگی سیاسی رسید (ص ۳۲). به عقیده‌ی آنها از
طریق ایجاد تحول فرهنگی می‌توان به این مقصود
رسید (ص ۳۳).

نویسندگان کتاب سیاست پست‌مدرنیته به ویژه
به این دلیل از رویکرد مثبت اندیش در پست‌مدرنیته
حمایت می‌کنند که بتوان از این طریق پتانسیل‌های
پیش‌رونده‌ی پست‌مدرنیته را بهتر گسترش داد. به
عقیده‌ی آنها پست‌مدرنیته تنها زمانی کارآمدی خواهد
داشت که بتواند امکانات موجود را فعلیت بخشد و
به نحوی اثباتی از فرصت‌های موجود استفاده کند.
بنابراین، آنچه اهمیت دارد صرفاً عرصه‌ی نظر نیست
و نباید به نظریه‌پردازی صرف بسنده کرد، بلکه زمان

ارائه‌ی راهکارهای علمی برای بهبود زندگی انسان‌ها
فرارسیده است (ص ۲۱۹). طبعاً در چارچوب چنین
برداشتی نمی‌توان فقط به استدلال‌های فلسفی علیه
مدرنیته اکتفا کرد بلکه مهم این است که بتوان
روش‌هایی را برای تغییر سبک زندگی سیاسی ارائه
داد. البته گیبینز و ریمر قضیه را به عملکردهای
سیاسی محدود نمی‌کنند بلکه می‌گویند این تحولات
باید سایر عرصه‌های زندگی از جمله فرهنگ عامه،
زیباشناسی، روابط خانوادگی، هنر، ارتباطات و غیره
را نیز متحول کند.

مسئله‌ی اصلی اینجاست که این تحول باید در
عمل صورت بگیرد و تنها در قالب انتقاد فرهنگی یا
کلی‌گری فلسفی نمی‌توان به آن نایل شد.
پست‌مدرن‌های خوش‌بین از ضرورت استفاده از
امکانات موجود و گسترش آنها سخن می‌گویند؛
در حالی که بدبین‌ها در همه جا بحران می‌بینند و
امیدی به استفاده از امکاناتی که قبلاً دنیای مدرن
فراهم آورده ندارند (ص ۱۹۱). این رویکرد باعث
می‌شود که پست‌مدرنیسم خوش‌بین از ضرورت
استفاده از ظرفیت و توانایی اشکال سیاسی مدرن -
به‌خصوص دموکراسی لیبرال - دفاع کند. به طور
کلی، خوش‌بین‌ها هیچ مشکلی در بکارگیری برخی
عبارات مدرن ندارند و مخالف گسست و قطع ارتباط
با گذشته‌اند. از این رو شاید بتوان آنها را میان متفکران
مدرن و پست مدرنیست‌های شکاک قرار داد.

فضای سیاسی که آنها در پیش روی
مخاطباتشان به تصویر می‌کشند، از برخی جهات با
الگوی مسلط در جوامع غربی فاصله زیادی ندارد و
فاقد برخی انقلاب‌های قبلی پست‌مدرنیستی از برخی
مفاهیم سیاسی مانند حقوق بشر است. ریمر و گیبینز
در کتاب خود به صراحت به این موضوع اشاره
می‌کنند. به طور مثال، در صفحه ۱۹۱ کتاب حاضر
می‌خوانیم که «دموکراسی‌های لیبرال غربی که زندگی
خود را با سرمایه‌داری می‌گذرانند، به نظر می‌رسد به
شکل بی‌نظیری آماده‌ی پاسخگویی به تقاضاهای
اساسی هستند و می‌توانند در صورت نیاز خود را از نو
تجهیز کنند.» با این حال، باید گفت که پست‌مدرنیسم
خوش‌بین، در عین آنکه برخلاف شکاکان از فروپاشی
دموکراسی لیبرال حمایت نمی‌کند ولی ضمناً نسبت
به توانایی دموکراسی غربی در اجابت خواسته‌های
جدید عامه‌ی مردم نیز مشکوک است و این‌گونه
نظام‌های سیاسی را عقب‌مانده‌تر از آن می‌داند که
بتوانند به موج جدید خواسته‌های عمومی دموکراتیک
در جهان پاسخ شایسته‌ای بدهند. بنابراین
خوش‌بین‌ها نیز مانند سایر همگنان خود در میان
پست‌مدرن‌ها به دنبال ارائه‌ی بدیل مناسبی برای
نظام‌های غربی‌اند.

عقب‌نشینی یا بازسازی؟
در اینجا این پرسش قابل طرح است که آیا

پست‌مدرنیسم خوش بین در واقع نوعی عقب‌نشینی محترمانه از مواضع سیاسی قبلی پست‌مدرنیست‌ها و بازگشت به نوعی لیبرالیسم خفیف نیست؛ بدون شک، ریمر و گیبینز در کتابشان از اصطلاح‌هایی استفاده می‌کنند که در ادبیات لیبرالی کاربرد زیادی داشته‌اند؛ واژه‌هایی مانند جامعه‌ی مدنی، حقوق شهروندی، آزادی‌های فردی و دموکراسی. این قبیل اصلاحات در گذشته در ادبیات سیاسی پست‌مدرن نمودچندانی نداشت و برخی از آنها حتی مذموم بودند، ولی اکنون به تدریج در این نوشته‌ها کاربرد بیشتری پیدا می‌کنند، درباره‌ی دلیل به‌کارگیری بیشتر این قبیل واژه‌های آزادیخواهانه در ادبیات پست‌مدرن باید گفت که اولاً هرچقدر پژوهشگران پست‌مدرنیسم از حالت انتزاعی صرف خارج می‌شوند و به مسائل عینی سیاسی - اجتماعی بیشتر می‌پردازند، حالت کناره‌جویی از سایر سنت‌های فکری در آنها بیشتر رنگ می‌بازد و ضرورت استفاده از تجربه‌های قبلی را بیشتر درک می‌کنند.

شاید نتوان این روند را یک عقب‌نشینی نامید و شاید بهتر باشد آن را واقع بینانه ارزیابی کرد. دوم، الگوهای پست‌مدرنیستی در سیاست هنوز از آن درجه از انسجام و جامعیت برخوردار نیستند که بتوانند یک طرح کاملاً مستقل و همه‌جانبه‌ی سیاسی ارائه دهند. به ویژه آنکه متفکران عمده‌ی پست‌مدرن هیچ کدام دارای تخصص سیاسی نبوده‌اند. در نتیجه، سیاست‌شناسان پست‌مدرن خواه ناخواه مجبوراند که برای توجیه و تدوین نظراتشان از الگوهای قبلی عاریه بگیرند و این امر از اصالت فعالیت آنها تا حدودی می‌کاهد و حتی می‌تواند مرزبندی‌های سابق میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم را بر هم بزند و از تشخیص طرح‌های پست‌مدرنیستی در عرصه‌ی سیاست و اجتماع بکاهد و آن را به طرح‌های قبلی تشبیه کند.

اما در این میان، نباید یک نکته را فراموش کرد و اتفاقاً در کتاب حاضر به صراحت به این موضوع اشاره شده است: نوع تفسیر پست‌مدرنیستی از جامعه‌ی مدنی اصل شهروندی، مفهوم سیاست، دموکراسی، جمهوری خواهی، عدالت، دولت، اخلاق سیاسی و سایر واژگان سیاسی با تعابیر رایج در نظریه‌های لیبرالی تفاوت کلی دارد و از برخی جهات کاملاً غیرقابل قیاس است، به همین دلیل، نمی‌توان تعابیر سیاسی لیبرال و پست‌مدرن خوش بین را هم عرض یکدیگر تصور کرد. در واقع، اگر چه گیبینز و ریمر میراث سیاسی لیبرال را از برخی لحاظ سودمند

انواع بسیار متنوعی از پست‌مدرنیسم وجود دارد

و این موضوع تا حدود زیادی به تنوع فکری افرادی مربوط می‌شود

که به این جریان فکری پیوسته‌اند:

بخش بزرگی از آنان سوسیالیست‌های سابق، آنارشئیست، فمینیست، هوادار حفظ محیط زیست، ضدغربی، ساختارگرایان سابق و غیره هستند و هر کدام از چشم‌اندازی خاص، پست‌مدرنیسم را تعریف می‌کنند

پست‌مدرن‌های خوش بین چنان مسحور تنوع و رنگارنگی

و سلیقه‌های متفاوت فرهنگی جامعه شده‌اند که نمی‌توانند

نقش عوامل فرهنگی در تخدیر و بیگانه‌سازی انسان‌ها را در نظر بگیرند

صورت‌بندی‌های سیاسی قبلی قابل بیان نیست. این مبانی جدید در چارچوب رابطه‌ی فرد با دولت و جامعه شکل می‌گیرد و به صورت رابطه‌ی سیاسی جدیدی نمود پیدا می‌کند. بنیاد این رابطه‌ی سیاسی جدید را افزایش امکانات فرد برای بیان خواسته‌های شخصی‌اش تشکیل می‌دهد. این بیان سیاسی فردی به دور از فشارها، محدودیت‌ها و تحمیلات هویت‌ها و گروه‌بندی‌های فوق فردی صورت می‌گیرد و بیانگر نیات و خواسته‌های واقعی فرد است.

نویسندگان کتاب برای تشریح این موضوع از اصطلاح «اکسپرسیونیسم» استفاده می‌کنند که مترجم گرامی آن را به «بیانگر باوری» ترجمه کرده است. به عقیده‌ی نویسندگان کتاب این مفهوم بهتر از مفاهیم دیگر «ساختار احساسی» را منتقل می‌کند که مشخصه‌ی خواسته‌ها و اهداف مردم در پست‌مدرنیته است. اکسپرسیونیسم در تعامل پیچیده‌ی انسان‌ها با ساختارها توسعه پیدا می‌کند. زندگی روزمره سریع‌تر از گذشته در حال تغییر است. سبک‌های زندگی مردم مرتب نو می‌شود و انسان‌ها به درک تازه‌ای از خویشتن رسیده‌اند و به اصطلاح نویسندگان کتاب «خود»های آنان از نو ساخته می‌شوند (ص ۱۳). مسئله‌ی دیگر بروز تحولات

می‌دانند، ولی آن را به هیچ وجه کافی نمی‌دانند و به جای آن از رویکردی رادیکال به سیاست جانبداری می‌کنند.

آن دو از یک سو با نگاه سنتی چپ‌گرایانه مخالف‌اند و اصول آن را بر نمی‌تابند و از سوی دیگر با دیدگاه‌های لیبرالی نیز موافق نیستند و می‌خواهند از تقسیم‌بندی چپ و راست فراتر بروند و انقلاب کپرنیکی تازه‌ای را در سیاست پدید آورند. این انقلاب تنها ابعاد نظری ندارد بلکه باید در چارچوب عمل نیز پیاده شود. در واقع، کتاب سیاست پست‌مدرنیته با هدف نشان دادن این تفاوت‌های مبانی در اصول به رشته تحریر درآمده است.

مبانی سیاست پست‌مدرن

اگر بخواهیم آنچه را که تاکنون درباره‌ی نگاه خاص نویسندگان کتاب به سیاست گفته شد، جمع‌بندی بکنیم، باید بگوییم که از دیدگاه آنها اولاً رویکرد شکاکانه در پست‌مدرنیسم به صلاح نیست و نتیجه‌ی مثبتی را عاید نخواهد کرد و دوم، الگوهای لیبرال و سوسیالیست نیز با توجه به تحولات فرهنگی - اجتماعی جوامع دیگر به کار نمی‌آیند. بنابراین به مبانی جدیدی برای سیاست نیاز هست که در قالب

فرهنگی وسیع و تغییر نقش سنت‌ها در زندگی است.

به عبارتی، جامعه‌ی پست مدرن فرصت‌هایی برای ابراز خود در اختیار می‌نهد که قبل از آن هرگز قابل تصور نبوده است. در واقع، یکی از اهداف اصلی پست مدرنیسم در سیاست فراهم آوردن امکانات لازم برای ارضای این «خود»‌های جدید است.

بر همین اساس می‌توان گفت که ریمر و گیبینز در آینه‌ی پست مدرنیسم سیاسی نوعی «فردگرایی» جدید را مشاهده می‌کنند. کما اینکه می‌نویسند: «منظور ما از بیانگر باوری میل و ظرفیت برای به فعلیت رساندن هویت‌های شخصی است» (ص ۸۴). اکسپرسیونیست‌ها کسانی‌اند که اطمینان دارند می‌توانند به هویت «خود» شکل بدهند. آنها توجه زیادی به آزادی خود، توانایی و قدرت برای محقق کردن پروژه‌های خودآفرینی‌شان نشان می‌دهند (ص ۹۳).

آنچه در قالب مفهوم بیانگر باوری در رویکرد ریمرو گیبینز به پست مدرنیسم مطرح می‌شود، تأکید بر تکرر و تعدد هویت‌های شخصی است. به عبارتی، بیانگر باوری در واقع رهیافت مردمی است که تلاش می‌کند تا همواره هویت «جدیدی» برای خودشان تعریف کنند، بر طبق این هویت جهان خود را سرسوسمان دهند و دست به عمل بزنند. بیانگر باوری این احساس را ایجاد می‌کند که هر مؤلفی ممکن است یک روایت از خود بی‌نظیر، برای گفتن داشته باشد (ص ۹۲). این چنین تعبیری از تکرر «هویت»‌های شخصی با طرح مدرنیته برای رسیدن به یک تشخیص خاص هویتی و قبولاندن عام‌نگری فرق کلی دارد و در عین حال نمادی از تندتر شدن و گسترش یافتن طرح قدیمی لیبرالی برای برجسته کردن نقش فرد در برابر دیگران است. هر چند ریمر و گیبینز می‌کوشند نشان دهند که این ظرفیت بالای خودمختاری شخصی لطمه‌ای به علقه‌های اجتماعی نمی‌زند و فعالیت‌های جمعی در دوره‌ی پست مدرن را در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی تقویت می‌کند و حتی از امکان شکل‌گیری نوعی «جمهوری خواهی جدید» در آینده سخن به میان می‌آورند که به صورت احیای کنش عمومی برای حل و فصل منازعات بر سر هویت و سیاست‌گذاری بین شهروندان آزاد در یک فضای عمومی عمل می‌کند (ص ۲۱۶)؛ با این حال، نشانه‌های چندان مشخصی از ایجاد چنین وضعیتی در جوامع مختلف فعلاً به چشم نمی‌خورد. به طور کلی، می‌توان چنین گفت که تعبیر

نویسندگان کتاب درباره‌ی پست مدرنیسم سیاسی در دو جهت سیر می‌کند. جهت نخست به سوی توجیه بیان باورگرایی و گسترش ظرفیت‌های بیانی فردی و پیروی آن از سلیقه‌ها و امیال شخصی خویش است. این مقصود در دوره‌ی پساماده‌گرایی در غرب مجال بروز بیشتری یافته است. جهت دوم به سوی گسترش علقه‌های اجتماعی و گریز از ذره باوری لیبرالی و گرایش به «باهمادگرایی» و تقویت پیوندهای اجتماعی - سیاسی شهروندان در چارچوب یک دموکراسی رایزنانه و گفت‌ووشنودی سیر می‌کند. این گرایش در حال حاضر در جوامع غربی کمتر مشاهده می‌شود. و هنوز معلوم نیست که آیا نسبی‌گرایی پست مدرن و برخی گرایش‌های لذت جویانه در این طرز فکر امکان رشد اقدامات جمعی را فراهم می‌آورد یا خیر.

در کتاب سیاست پست مدرنیته کثرت‌گرایی حلقه‌ی واسط میان این فردیت جدید و عمل جمعی محسوب می‌شود. این کثرت‌گرایی ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و فلسفی دارد. به عقیده‌ی نویسندگان کتاب تکرر فرهنگی جوامع یک واقعیت جهانی است (ص ۲۰۰) به صورتی که باید نیاز به تنوع یا یک سیاست چند فرهنگی پیوند بخورد. این گفته به شکل‌های دیگر توسط سایر نویسندگان پست مدرن مطرح شده و جزء لوازم فکری این

مکتب است؛ به همین دلیل همگی از الگوی جامعه‌ی چندفرهنگی حمایت می‌کنند.

بدون تردید میان این کثرت‌گرایی فرهنگی و اصل آزادی انتخاب سبک زندگی ارتباط وجود دارد. تنوع‌طلبی پست مدرنیستی می‌طلبد که از انفجار سبک‌های متفاوت زندگی جانبداری کند و از حق هر کسی در پیروی از سبک زندگی و فرهنگ خاص خود سخن بگوید. نویسندگان کتاب از این وضعیت تحت عنوان «رهایی فرهنگی» نام می‌برند (ص ۱۰۷). بنابراین از این دیدگاه کثرت‌گرایی فرهنگی به معنای گسترش محدوده‌های «آزادی» است. اگر بخواهیم از بیرون به این قبیل تفکرات نظر بیندازیم، آنگاه می‌توان چنین استدلال کرد که هواداری پست مدرنیسم از چندگانگی فرهنگی و از جمله تلاش آن برای احیای فرهنگ‌های بومی و غیرغربی دلیلی بر گرایش آن به سنت‌گرایی نیست بلکه در واقع این دیدگاه از گسترش یافتگی لیبرالیسم فرهنگی نشأت می‌گیرد و توجیه‌گر تکرر فرایند‌ی زندگی روزمره است.

پست مدرنیسم براساس همین دیدگاه‌ها درباره‌ی فردیت، هویت، کثرت‌گرایی و آزادی به درک خاصی از مفهوم دموکراسی می‌رسد. گیبینز و ریمر به وجود نوعی دموکراسی پست مدرن قائل‌اند که با انواع مدرن و پیشامدرن آن فرق کلی دارد. این دو

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر چه گیبینز و ریمر میراث سیاسی لیبرال را

از برخی لحاظ سودمند می‌دانند، ولی آن را به هیچ وجه کافی نمی‌دانند

و به جای آن از رویکردی رادیکال به سیاست جانبداری می‌کنند

دست کم دو قرائت کاملاً متفاوت از سیاست

در میان صاحب‌نظران پست مدرن وجود دارد؛ گیبینز و ریمر

از این دو رویکرد رقیب و متعارض تحت عنوان پست مدرنیسم خوش بین

و بدبین نام می‌برند

و خود را جزء دسته‌ی خوش بین‌ها قرار می‌دهند

معتقداند که پست مدرنیسم حامی دموکراسی است و می‌نویسند: «پست مدرنیست‌ها به فعالان و مشارکت‌کنندگان و حامیان دموکراسی تبدیل شده‌اند که از اعتماد بالایی در خصوص کارآمدی و اثربخشی خود در عرصه‌ی سیاست برخوردارند» (ص ۱۴۸). آن دو در درجه‌ی نخست امیدوارند که ارزش‌های متجلی شده در سبک زندگی بر رفتار سیاسی و رویکردها نسبت به حکومت تأثیر بگذارد (ص ۱۴۹).

از آنجا که پست مدرنیسم از هم‌سطح کردن «خود»های جدید و نیاز به بیان بی‌واسطه‌ای نیات درونی - هر چه می‌خواهد باشد - جانبداری می‌کند طبعاً نمی‌تواند با نحوه‌ی سازماندهی سنتی و مدرن موافق باشد و از این رو مخالف اشکال سلسله‌مراتبی حزبی، پارلمانی و دیوان‌سالارانه است و به جای آن به فعالیت‌های غیرمعارف و غیررسمی گرایش دارد. پست مدرنیست‌ها در وهله‌ی نخست امیدوارند که فرایندهای پست مدرنیته بتواند به تدریج از طریق افزایش امکان بیان‌های فردی و جمعی از فشار و سیطره‌ی سازمان‌ها، احزاب و دولت‌ها بر فرد بکاهد. بنابراین، الگوی پست مدرنیسم درباره‌ی دموکراسی باعث شده که این دیدگاه شکل دولت ملارانه نداشته باشد و شهروند محور باشد. آنچه کسانی مانند ریمر و گیبینز طلب می‌کنند، شهروندان فعال و مسئولیت‌پذیری هستند که با گروه‌های سیاسی پاسخگوتر مرتبط و از درجه‌ی بالایی روشن‌بینی برخوردار باشند (ص ۱۹۳).

نتیجه‌گیری :

نویسندگان کتاب نظام سیاسی ایده‌آل خود را «جامعه‌ی مدنی دموکراتیک کثرت‌گرا» معرفی می‌کنند (ص ۱۹۳). طبق چنین الگویی فرایندهای پست مدرنیزاسیون و جهانی شدن ماهیت دولت - ملت سرزمینی و همچنین ارزش‌ها و نهادهای سیاسی را دستخوش دگرگونی می‌کند (ص ۱۵۵)؛ به تدریج دولت - ملت حاکم جای خود را به شکل متکثرتر جامعه‌ی مدنی می‌دهد و حکومت به حلقه‌ای واسط بین گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی درهم تنیده تبدیل می‌شود (ص ۲۰۰)، مسئله‌ی اصلی حکومت حفظ صلح اجتماعی است و دخالت‌های آن در امور باید کمتر شود (ص ۲۰۱)، اصل شهروندی باید تقویت شود و علم سیاست به حرفه‌ای گفت و شنودی، باز اندیشانه و بازتر تبدیل شود (ص ۲۳۲) و سیاست تفاوت، حاکم گردد. به گونه‌ای که گروه‌بندی‌های مختلف از سیاست به عنوان شکلی از تحقق هویت استفاده کنند (ص ۲۱۴). اینها کم و بیش اصولی هستند که به عقیده‌ی نویسندگان کتاب پایه‌های اصلی

تأملات پست مدرنیستی در سیاست را می‌سازند. به نظر می‌رسد، مخالفت یا موافقت با این اصول و عملی یا غیر عملی فرض کردن آنها می‌تواند دست‌مایه‌ی تآوری درباره‌ی درستی یا نادرستی افکار سیاسی پست مدرن باشد. البته ریمر و گیبینز با دیدگاهی کاملاً مدافعه‌جویانه از این اصول دفاع می‌کنند و به نقد این دیدگاه‌ها نمی‌پردازند. در خاتمه فهرست‌وار به برخی از نقدهای احتمالی اشاره می‌کنم. البته برای تجزیه و تحلیل این نقدها و توضیح کم و کیف آنها به فرصت دیگری نیاز هست.

در درجه‌ی اول این پرسش قابل طرح است که تصویر مورد نظر نویسندگان تاچه حد با واقعیت‌های سیاسی زندگی معاصر قابل جمع است و اصولاً پست مدرنیست‌ها کدام ضمانت‌های اجرایی را برای به کرسی نشاندن مطالباتشان در اختیار دارند؟ به نظر می‌رسد، روال زندگی اکثریت مردم در جوامع غربی و غیرغربی با شاکله‌ی مورد پسند نویسندگان کتاب فاصله‌ی درخور توجهی داشته باشد.

دوم در کتاب حاضر و اغلب ادبیات سیاسی پست مدرنیستی به طرز معناداری درباره‌ی عنصر قدرت، سکوت شده است. جایگاه قدرت در کتاب حاضر اصلاً مشخص نیست. قدرت همواره یکی از عناصر مهم سیاست محسوب می‌شده و جزء ارکان نظریه‌های سنتی و مدرن بوده است ولی اینک در قالب نظرات پست مدرن مسئله‌ی قدرت یا فراموش می‌شود یا آنکه صرفاً تبارشناسی می‌گردد، شاید به همین دلیل پست مدرنیست‌ها، از جمله نویسندگان کتاب مورد بحث ما، از فرارفتن از سیاست و حتی «ضد سیاست» (ص ۲۰۱) سخن به میان می‌آورند، در حالی که به نظر نمی‌رسد بتوان به این آسانی از کنار مسأله‌ی قدرت گذشت و آنرا نادیده گرفت.

سوم، پست مدرنیست‌ها رغبت اندکی به نقد فرهنگی نشان می‌دهند و به نظر می‌رسد که سیاست را تابعی از فرهنگ عامه می‌دانند. در واقع، مناسبات حاکم بر فرهنگ عامه چنان بر این دیدگاه‌ها مسلط است که پیش‌نیازهای سیاسی تا حدود زیادی براساس آن تعریف می‌شود. این امر از استقلال سیاست در برابر فرهنگ می‌کاهد. به علاوه، پست مدرن‌های خوش بین چنان مسحور تنوع و رنگارنگی و سلیقه‌های متفاوت فرهنگی جامعه شده‌اند که نمی‌توانند نقش عوامل فرهنگی در تدخیر و بیگانه‌سازی انسان‌ها را در نظر بگیرند. این امر تا اندازه‌ای از جنبه‌ی انتقادی نویسندگان مزبور می‌کاهد.

چهارم، عدم توجه کافی پست مدرنیست‌ها به صورت‌بندی‌های اقتصادی نیز مشکل‌آفرین است.

بدون شک، آنها از برخی جنبه‌های اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری مانند فوردگرایی انتقاد می‌کنند (ص ۴۶)، ولی این قبیل انتقادها محدود است و به نقد مناسبات سرمایه‌داری نمی‌انجامد. ریمر و گیبینز ادعان می‌کنند که «در پست مدرنیته نیز سرمایه‌داری همچنان حکمفرماست ولی نوع سرمایه‌داری حاکم در آن با سرمایه‌داری مسلط در دوره‌ی مدرنیته فرق دارد. سرمایه‌داری پست مدرنیته سرمایه‌داری بی‌سازمان یا سازمان نیافته است» (ص ۴۱). این پرسش قابل طرح است که به راستی چه تفاوت ماهوی میان سرمایه‌داری سازمان یافته با سرمایه‌داری بی‌سازمان وجود دارد؟

پنجم، این موضوع نیز سؤال برانگیز است که چرا صاحب‌نظران پست مدرن در عرصه‌ی سیاست به مسائل حاد کمتر علاقه نشان می‌دهند و بیشتر به مسائل جزئی‌تری مانند ماجرای توقف صادرات گوشت گوساله (ص ۱۴۶) توجه نشان می‌دهند. البته مسائل با اهمیتی مانند حقوق زنان، وضعیت محیط زیست، خطر ناشی از آلودگی اتمی، مبارزه با نژادپرستی و مخالفت با جنگ طلبی در آثار آنها به وفور یافت می‌شود، ولی در مجموع پست مدرنیست‌ها سطح مسائل سیاسی حاد مورد بحث در آثارشان را بسیار پایین آورده‌اند و به برخی مسائل [به ظاهر] پیش‌یا افتاده بیش از اندازه اهمیت می‌دهند و در طرح مسائل حادث‌تر خوددارترند. با همه‌ی این اوصاف، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که پست مدرنیسم در حال متحول کردن پروژه‌ی سیاست است. به قول نویسندگان کتاب در این چارچوب «سیاست در حال تبدیل شدن به یک فعالیت بیانی یا ابراز وجود است، به این معنا که سخن گفتن و فعالیت سیاسی نه بیانگر واقعیت بلکه بیان نوع خاصی از سبک زندگی و شکل زندگی خواهد بود» (صص ۱۹۳-۴). ریمر و گیبینز ادعا ندارند که توانسته‌اند مدعاهای کلیه‌ی نگرش‌های پست مدرن را در این زمینه جمع‌بندی کنند. زیرا به عقیده‌ی آن دو هیچ چارچوب واحدی وجود ندارد که همه‌ی پست مدرن‌ها و گفت‌وگوهای پست مدرن در خصوص آن به توافق رسیده باشند (ص ۴۰). با این حال، سعی کرده‌اند که دیدگاه‌های بخش خوش بین‌تر این نحله را بازگو کنند و حد و مرزهای آن را با سایر جریان‌های فکری مشخص کنند و در این زمینه به نظر می‌رسد، موفق بوده‌اند.

به هر حال کتاب سیاست پست مدرنیته در مقایسه با سایر آثار ترجمه شده به زبان فارسی، زوایای تاریک نگرش‌های پست مدرن درباره‌ی سیاست را روشن‌تر می‌کند.